

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

از مؤلفات کاشف نکات خفی و علی خواجه محمود و علی خلف ارشد خواجه اسد



باب تمام رحمه غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مرحوم و مفتقر

مطبع ۱۲۹۱ م افتتاحیه کتب
در سی نظایر و چاپ و مطبوعه

مصل اول در مختلف اللفظ و متحد المعنی

رحمن	رحیم	کریم	خلاق	خالق	رزاق	رازق	قادر	اکرمی الله
بیچون	ایزد	پرو دگوار	کردگار	خداوند	خدا	حق	رب	سبحان
برجی	منزه	قدوس	قدس	مقدس	اقدس پاک	باری	شانی	یزدان
تقدس	مطیب	طیب	مطهر	اطهر	ظهور	ظہیر	طاہر	مبیرا
انبیاء	مرسلین	رسل جمع	مرسل	پیامبر	نبی	رسول پیغمبر	مستطاب	نظیف
اؤن	قدر	قضا علم	ملاء الا عقل	کروبیان	مالائک	مالائک فرشتگان	کروبی	ملک فرشت
القاء	الهام	اوامر دل بیان	نمائشیر	فرمان جمع	ارشاد	امر	منشور	فرمان
خرگاه	بارگاه	عراک	جناب	حضرت درگاه	سپاس	حمد شکر	سروش	هاتف آواز خیب
آستان	سده	عتب طی	قیم	نیام جمع	گردک	سراج	نیمه	کده

در بیان این کلمات و معانی بسیار است و در این کتاب
 فقط به بیان معانی و تفاوت آنها پرداخته شده است
 و در بعضی موارد که کلمات در یک معنی به کار رفته
 اند به هم افزوده شده است تا در فهمیدن آنها
 آسانتر شود و در بعضی موارد که کلمات در
 معانی مختلف به کار رفته اند به هم افزوده
 شده است تا در فهمیدن آنها آسانتر شود

در بیان این کلمات و معانی بسیار است و در این کتاب
 فقط به بیان معانی و تفاوت آنها پرداخته شده است
 و در بعضی موارد که کلمات در یک معنی به کار رفته
 اند به هم افزوده شده است تا در فهمیدن آنها
 آسانتر شود و در بعضی موارد که کلمات در
 معانی مختلف به کار رفته اند به هم افزوده
 شده است تا در فهمیدن آنها آسانتر شود

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بریق	فروغ	قروڑ	برمت	کابیش	پروچ	شعل	پما	کوشه
برق	آلور	سُتور	منیر	نائب	لامع	مبلی	جالی	جلی
مبلی	سبلی	سُنی	بہینہ	بہینا	زاجر	ازہر	بامہر	اہر
وہان	درشان	دیشان	دشان	تابان	سنیہ	فردان	سنی	تابندہ
درشدہ	بارق	بارق	براق	بارغ	بارغہ	شارق	ثواب	لوامع
لوارق	شوارق	فھر	غضب	سخط	عتاب	خشم	نخلی	سمائیت
غیتہ	طیش	سطوت	چشم ثانی	عمایت	لاطف	رافت	شفقت	خلوت
عاطت	مرمت	آلفہ	لطف	توجہ	ترق	ارتق	لطف	رحم
کرم	مہر	فضل	انعام	نوازش	حلف	اشفاق	اطمان	اطمان
عنایات	توہیات	انعام	مواطف	مراسم	انتظام	تحقیق	مشفق	رزق

[illegible][illegible]

[illegible]

این کتاب در بیان معانی و اصطلاحات
 و کلمات است که در کتب قدیم
 و جدید آمده است و در این کتاب
 سعی شده است که این کلمات را
 به سادگی و اختصار بیان کند
 تا برای همه قابل استفاده باشد
 و در این کتاب از کلمات عربی
 و فارسی و ترکی و... استفاده شده است
 و در هر کلمه معنی و توضیح داده شده است
 و در آخر کتاب هم فهرستی از کلمات
 آمده است که در این کتاب
 به کار رفته است.

آماجد	عظما	اعظم	عظام	نصوت	نصوت	نصوت	نصوت
علاوت	مقت	فلا	سد	حق	حق	حق	حق
نقار	عناد	ضعف	ضعف	بداندیشی	برگالی	بنوای	ضمان
مخاصم	مخاصم	مخالف	معاند	عابد	سابق	عزو	مسود
برگال	برخواه	بداندیشی	خونخوار	خونریز	سود	خشاو	موت
الف	یگانگی	صداقت	صداقت	مواظبت	مواظبت	وفات	صمت
مولات	انتصا	اتحاد	اتفاق	خلاص	وفان	تود	خلوص
لا	قولا	ارتباط	اتصال	یکپارگی	یکپارگی	یاری	تألف
انتیاس	شفقت	عشق	عشق	حب	حب	مقرب	خدا
امیس	مونس	مخلص	موافق	مستعد	مستعد	مستعد	مستعد

[illegible]

کازار	نبرد	تاورد	قتال	مقاتله	عریده	مصا	زم	مبارت
وفا	وقوع	هیجا	کوشش	اشتی	نوقت	است	هنگ	ریت
لوا	علم	نشان	بیرق	رایات	اعلام	الویه	شمشیر	شیخ
مصلحت	سام	مصام	مقام	مقام	سین	سید	شان	مرح
نیزه	تاوک	زدنگ	سم	میل	پیکان	قوس	عوجا	کباد
ترکش	جعبه	غیبه	وقضه	جفیر	بدن	غرض	آماج	نبریت
شکست	فتح	نصر	ظفر	نفرت	کاسیا	فیرو	ظفر	منصور
کامیاب	عنوان	اعانت	سهرت	سعاوت	استقامت	ساعت	معاضد	امداد
استداد	تأمید	کمک	یادری	دستیاری	پامروی	ناصر	منام	معاون
ساعده	معین	ممد	مؤید	تکیه	ظهير	نصير	دستیاری	یاور

کازار: محل بازی و تفریح
نبرد: جنگ و محاربه
تاورد: تهاجم و تیراندازی
قتال: مبارزه و کشتن
مقاتله: درگیر شدن و جنگیدن
عریده: دسته و گروه
مصا: محل و مکان
زم: زمین و خاک
مبارت: مبارزه و جدال

وفا: وفای و وفات
وقوع: حادثه و رخداد
هیجا: هیجان و اشتیاق
کوشش: کوشش و تلاش
اشتی: اشتیاق و تمایل
نوقت: نوبت و وقت
است: استوار و مستحکم
هنگ: هنگام و وقت
ریت: ریت و ریتم
شیخ: شیخ و شاعر

لوا: لوا و لوازم
علم: علم و دانش
نشان: نشان و علامت
بیرق: بیرق و پرچم
رایات: رایات و پرچم
اعلام: اعلام و اعلان
الویه: الویه و پرچم
شمشیر: شمشیر و کلاه
شیخ: شیخ و شاعر

مصلحت: مصلحت و منافع
سام: سام و سامان
مصام: مصام و مصافحه
مقام: مقام و منزلت
مقام: مقام و منزلت
سین: سین و سینا
سید: سید و سرور
شان: شان و شرف
مرح: مرح و مرخصی
نیزه: نیزه و تیر
تاوک: تاوک و تیر
زدنگ: زدنگ و تیر
سم: سم و سمی

شماره پنجم از مجله علمی و ادبی

قنات	قبح	قدوم	ایایست	عود	مداومت	رحمت	مهرمت	بارگشت
سفر	نجات	جست	انحال	انحال	نقش	انسان	نور	غربت
رحل	مسافر	رحل	ظعن	سین	غریب	نصیب	همانند	ره نورد
راهی	روند	الهی	نزل	مقام	سکن	موضع	موطن	بقعه
بیت	منازل	ساکن	مواقع	موطن	بقاع	آفات	سکوت	قیام
مقیم	قائم	ساکن	قائم	سواکن	سکنه	سكان	بشر	انسان
ناس	مردم	آدم	کس	شخص	حیوان	دابه	بیمه	نعمت
دواب	بها	انعام	مویشی	راعی	شبان	گلستان	چوپان	رسم
گل	فیل	بیل	اسب	فوس	سمند	توسن	شپیز	اشهب
اشقر	گلگون	نوند	کیت	بنیت	ویوز	نسل	بارگی	هیرن

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

یثربی	شایگان	توید	بشارت	بشرے	موجبے	خردہ	تسین	تریب
لاوت		خویشی					آفت	
مرسا	تند	شاپنا	تتا	یتا	سک	اہت	جواز	دست
			آند		ہاز			
مخوڑ	علال	سوغ	روا	کرات	کرو	نفرن	تفر	مناقر
				کرو		نفرت		
اطلاع	اعلام	وقیت	استنبا	آگئی	ابلاغ	تبلیغ	ارسال	یریل
غیرداری					بہرہ		بہینا	
مرسول	اجابت	اقبال	پدیرا	رضا	استرضا	اجابت	وداع	تودیع
	قبول کرنا		نہ خواہ			بست		
ترجیص	آرٹھنا	دستور	پدروڈ	منت	آمنان	منبر	اصفا	مع
				امان		جمع	ست	
عت	استماع	معانہ	مشاہد	مطالعہ	ملاحظہ	تکرات	رویت	استفسار
		ریختن						بدیجنا
پریش	اشتغال	مشغلہ	استبداد	اصرار	باعث	اعتماد	اعتبار	اقتنا
	شغلہ دار		بہدینا			بہدوسا		کسیک
الکتاب	الکتاب	افتر	ہتمان	فلت	قرینہ	اکثر	گزارش	معروضہ
		تحت				عوض		
کفایت	کافی	اتفا	بست	سبت	اقدام	ہتقدم	اقبال	استقبال
مس				دیشتمی				

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

از این کتاب در کتابخانه

مختصر لغت و معنی

همه	منظار	منظر	قلوب	آلوس	آلوس	بیتابی	مقطر	مقطر
جمع	بیتابی	ماهی	نعل	نعل	نعل	نعل	نعل	نعل
حلیم	یروبار	امتحان	تجره	آزود	تجارت	مستن	مجنرب	آرمود
و شام	شتم	سب	نصف	قران	نشار	قد	قد	موجب
شاهر	ماهی	ماهور	ناعمی	غازی	غمار	ناعم	نیم	ناعم
اندر	پند	وین	موقت	وخط	موقت	موقت	موقت	موقت
دستان	کید	شید	زرق	مختل	تلیس	فرب	خدا	خدا
نیزنگ	روز	کیاد	شیاد	عیار	قدار	دغل	کاند	سالم
مزور	شع	عس	شیر	شیر	شیر	شیر	شیر	شیر
درج	پایه	پایگاه	قدر	منزل	خطر	تکلیف	مکان	جاء

مختصر لغت و معنی
 این کتاب در لغت و معنی
 کلمات و عبارات است
 که در کتب قدیم
 آمده است و این کتاب
 برای کسانی که می خواهند
 در لغت و معنی کلمات
 و عبارات آموختن
 بسیار مفید است
 و این کتاب را
 در سال ۱۳۰۰
 در تهران
 چاپ کرده اند

مختصر لغت و معنی
 این کتاب در لغت و معنی
 کلمات و عبارات است
 که در کتب قدیم
 آمده است و این کتاب
 برای کسانی که می خواهند
 در لغت و معنی کلمات
 و عبارات آموختن
 بسیار مفید است
 و این کتاب را
 در سال ۱۳۰۰
 در تهران
 چاپ کرده اند

شعرهای کلاسیک از بزرگان ادب و هنر ایران

خرابات	سبزه	خنده	سرخانه	سرخانه	آوند	طرف	وفا	طرف
قبح	کاسه	ساز	ایاغ	جام	سایین	کیف	خار	سکر
مستی	اسکار	محمور	مدیث	سزوش	شرار	بدست	لغو	لعب
ملالت	بازی	بازیچه	ملالت	ملالت	شاطر	زوجه	پست	چابک
سند	تیزه	کند	مغفل	کابل	کلیت	فارش	واهی	پرموده
افزوده	فسرده	صین	آوان	زمان	آن	ایمان	آوان	عت
لطف	لحظه	قهر	سحر	چگاه	صبح	خدا	بامداد	مسا
مغرب	شبانه	روح	بار	اصال	شب	یل	لیالی	روز
موم	نهار	ایام	ماه	شهر	شور	سال	سن	سنه
عام	حول	نین	سنوات	بیت	بیت	بیت	نجان	نات

این شعرها از بزرگان ادب و هنر ایران است و در این کتاب گردآوری شده است. این شعرها از بزرگان ادب و هنر ایران است و در این کتاب گردآوری شده است.

این شعرها از بزرگان ادب و هنر ایران است و در این کتاب گردآوری شده است. این شعرها از بزرگان ادب و هنر ایران است و در این کتاب گردآوری شده است.

در مجموع سوره یونس در سیصد و شصت و یک کلمه و سی و و نه حرف است

ناتقین	المستطیر	قیل	المقصد	القطر	المعین	مسجد	معبود
مساجد	معاذ	مصلی	سجاده	جانب	جوت	شطر	نون
تاجیه	صوب	سوی	شلع	جواب	جهات	حوالی	اضلاع
نوحی	آفاق	گروار	قناط	برای	جنت	بناظر	بنابرین
بنابرین	لندا	زیراکه	چراکه	لما	ملی	نعم	و
ل	ما	لا	لیس	معاذ	ملاو	عیاذ	ملجا
عوذ	کعت	یوکلان	کوناکان	ستون	ستغ	یرن	یرن
سیارک	موجب	جنت	هشت	علت	رکذر	وجیه	باهم
فنامین	خرقین	جانبین	درون	اندرون	بیرون	خارج	بدون
پیرچان	حوالی	اخر	اقسام	فساد	واستان	حکایت	نقل

در مجموع سوره یونس در سیصد و شصت و یک کلمه و سی و و نه حرف است

در مجموع سوره یونس در سیصد و شصت و یک کلمه و سی و و نه حرف است

نور محمد حسن

در این کتاب که در این روزگار بسیار نادر است و در این روزگار بسیار نادر است و در این روزگار بسیار نادر است

خوام	فص	نمین	فصین	جمع	شوش	هرنگی	جوان	غشان
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
گرست	شبعان	سیر	عشش	عشا	تنگی	عشش	مستطیر	عشیل
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
تشنه	واب	تیا	طعام	طعم	خوش	مالول	مالول	اکل
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
تناول	شراب	مشروب	مشروب	ملج	املا	شراب	شراب	اولب
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
آینه	تفرک	عسل	آیین	دانه	طعم	حلق	ترش	حلو
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
عذب	دشین	شیرین	آفاده	وقت	مختار	ملج	شور	نگین
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
ملج	مره	سرخ	احمر	حمر	حمر	سیاه	اسود	سودا
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
سود	سفید	ابيض	بيضا	بيض	زرد	اصفر	صفرا	صفرة
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
کبود	آزرق	زرقا	زرق	سبز	اخضر	خضرا	خضر	آخضر
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
غبار	غبره	گرم	اکرم	تکرم	تکرم	جدی	چیک	سرخ
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع

در این کتاب که در این روزگار بسیار نادر است و در این روزگار بسیار نادر است و در این روزگار بسیار نادر است

در این کتاب که در این روزگار بسیار نادر است و در این روزگار بسیار نادر است و در این روزگار بسیار نادر است

1890

200

Figure 1

100

Figure 1

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

سید محمد بن علی

تاریخ

27

مجلس

۱۰۰

20

...

مکتبہ اسلامیہ

۴۹
مستوفی و مستوفی
و حیدر علی خان
نور محمد خان
شیرازی و قاضی
انصاری و قاضی
و قاضی و قاضی
و قاضی و قاضی
و قاضی و قاضی
و قاضی و قاضی

[illegible][illegible]

[illegible]

غریب	غریب	غلام	غلام	غلمان	غلمہ	گ
مسافر	نادر	کونکر	بندہ	جمع		

باب العشار

[illegible]

باب الثامن

قسط	قسط	قسط	قسط	قسط	قسط	قسط	قسط
حصه	عدل	تام موضع	مستحقان	گیو	سنگ	اولیاء	مصلی
اقطاع	قطب	قطب	قطب	قطب	قطب	قطب	قطب
جمع	نام شده	اولیاء	مردم قوم	تبع چکی	خانان	نقص	جمع

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين الطاهرين الطاهرين الطاهرين الطاهرين الطاهرين الطاهرين الطاهرين

باب اللو

[illegible]

باب الماء والهوى

[illegible]

کتاب الفقه المصنف فی فروع الشریعہ

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

بام	بام	بام	بام	بام	بام	بام	بام
کهریز	پیشانی	مهر	آو	راستی	راه پست	میل	چادر
خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه
خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه	خزینه
هم	هم	هم	هم	هم	هم	هم	هم
هم	هم	هم	هم	هم	هم	هم	هم

باب الیاء التختانیة

یا عنی	یا عنی	یا عنی	یا عنی	یا عنی	یا عنی	یا عنی	یا عنی
دشن	ناروان	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس
سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس
سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس
سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس	سپاس

این قسم کلمات هم در محاوره اهل قری و خوب و غیره کثیر است عمل اندکی

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

این شقه گنجایش آن ندارد و بنا برین این مقصود قار برین مقدار اقتصار
 نمود تا بطوالت نگراید و بهالات نه انجا مدو طالبان این فن را این
 قدر ضروری و کافیت حالا باید دانست که معنی بعضی کلمات بتغییر حرکت
 متغیر میگردد و چنانچه لفظ **مُزید** بر **مُزید** معنیش افتاب و محبت است
 و بفتح آن کاتبین زن که در وقت حجام می بنزد و ضم آن خاتم را میگویند
 و آچنان لفظ قبل بالضم فرج زن و بختین بمنسی گروهما و بمنی ضد و بر
 که بمعنی جانب پشت است و یکس رقافت و فتح بانی و صده بمنسی طرف
 و محبت و جانب و مبارز بمعنی طریق هم آمده و بفتح اول و سکون ثانی مانند
 بعد از معنی پیش و بختین بلندی زمین از ثقب و غیاش و کشت و سحر احوال
 قاعده کلمات جمع کلمات که موضوع برای معنی باشد و آن بر سه قسم
 است اسم و فعل و حرف اما اسم است که معنیش مستقل باشد و دان کی از
 از منتهی ثلثه یا ثلثه نشود که ماضی و حال و مستقبل است چون زید و عمر و آید
 و رفتن و فعل است که معنیش نیز مستقل باشد لیکن کی از از منتهی ثلثه
 در وجود بود چون آمد و می آید و خواهد آمد و حرف است که معنیش
 مستقل نباشد و بدون انضمام کلمه دیگر دلالت بر معنی خود نمیکند چنانکه

این مقصود قار برین مقدار اقتصار نمود تا بطوالت نگراید و بهالات نه انجا مدو طالبان این فن را این قدر ضروری و کافیت حالا باید دانست که معنی بعضی کلمات بتغییر حرکت متغیر میگردد و چنانچه لفظ **مُزید** بر **مُزید** معنیش افتاب و محبت است و بفتح آن کاتبین زن که در وقت حجام می بنزد و ضم آن خاتم را میگویند و آچنان لفظ قبل بالضم فرج زن و بختین بمنسی گروهما و بمنی ضد و بر که بمعنی جانب پشت است و یکس رقافت و فتح بانی و صده بمنسی طرف و محبت و جانب و مبارز بمعنی طریق هم آمده و بفتح اول و سکون ثانی مانند بعد از معنی پیش و بختین بلندی زمین از ثقب و غیاش و کشت و سحر احوال قاعده کلمات جمع کلمات که موضوع برای معنی باشد و آن بر سه قسم است اسم و فعل و حرف اما اسم است که معنیش مستقل باشد و دان کی از از منتهی ثلثه یا ثلثه نشود که ماضی و حال و مستقبل است چون زید و عمر و آید و رفتن و فعل است که معنیش نیز مستقل باشد لیکن کی از از منتهی ثلثه در وجود بود چون آمد و می آید و خواهد آمد و حرف است که معنیش مستقل نباشد و بدون انضمام کلمه دیگر دلالت بر معنی خود نمیکند چنانکه

کلامی که در کتابهای نظامیه و در کتب محمول بخلاف این بود و در میان این را و معصوم و مجهول هر دو را نیز میباشند.

تدریس و در ما و ای که با و کل دیگر از جهت نشود منیش حاصل نگردد و مثلاً از دید بر سه
 سوار شد و عمر و خانه نشسته است پس حرف با مضمر کلمه متعلق است بخلاف
 هم و فعل که متعلق نیست قاعده میدهد و خبر و فعل فاعل را در عربی مجهول
 و کلام میگویند و در فارسی فاعله و فعل را فاعل ضرورت و فاعل بر
 و قسم است ظاهر و ضمیر و ضمیر نیز بر دو قسم است کسره و بارز و جمیع مضمر
 و در فارسی شش قسم است ضمیر کسره فقط در واحد غائب میباشند چون آمده و در
 باقی پنج ضمیر ضمیر بارز می آید و ضمیر جمع غائب نون ساکن و ال و موقوف
 چون آمده و ضمیر واحد حاضر یا می معروف چون آمده و ضمیر جمع حاضر
 یا می مجهول و ال و موقوف چون آمده و ضمیر واحد متکلم فقط میم ساکن
 چون آمده و ضمیر جمع متکلم یا می مجهول و میم و موقوف چون آمده پس جمیع مضمرها
 افعال فارسی با اعتبار ضمایر مذکور شش قسم است و در فارسی برای تشخیص
 عالمی و موصوف غایت و تشخیص جمع برای تشخیص و جمع مشترک است
 و فعل نیز بر دو قسم است لازم و متعدی لازم آنست که فعل بر فاعل تمام
 شود و مفعول نرسد و متعدی آنست که فعل از فاعل درگذرد و مفعول
 نرسد و فعل لازم همیشه مسدود میباشد و فعل متعدی معروف و

مجهول هر دو می بود اما معروف آنکه نسبت فعل بفاعل باشد و مجهول آن که
نسبت فعل بمجهول بود و هر یکی ازین نیز بر دو قسم است اثبات و انقیاد اما اثبات
آنکه فعل از فاعل صادر شود و نفی آنکه فعل از فاعل صادر نشود مثال اول چنانکه
آوردیم کتاب آورد و نیامد و کتاب آورد و شد و نیامد و شد
قاعده چون خواهند که مثبت منفی سازند فقط حرف نون نفی در اول
صیغه اثبات در آرند تا منفی گردد چنانکه مثالش بالا گذشت

قاعده در بیان تعریف و ترتیب بنای صیغها از مضمار

و اشتقاق صیغ از صیغ

باید دانست که بعضی مضاریر معنی مختلفه دارند چنانچه نمودن بهیمنی و بخت
و گمانا گزنا و بجه و اختراع بهیمنی سوارها مشغول چون ناخالی گزنا بسبب قرینه
عبارت منیش کرده میشود اما مصدر است که از و افعال ماضی مضارع
و امر و نفی و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره مشتق شوند و در آخران و ن یا
تن باشد و همین علامت مصدریت و حاصل مصدر آنکه دلالت کند بر اثر
فعل فاعل چون دانش و منیش و کردار و گفتار اما ماضی فعلیست که بنیان

که شده تعلق دارد و ما قبل آخرش که تایی فوقانی موقوف یا دال مبر
 موقوف است ساکن میباشد مگر شاؤ که بیانش خواهد آمد و ماضی علق آن که
 زمانه اش از زمان حال نزدیک باشد یا دور و بحدت حرف نون از آخر
 مصدر ساخته میشود چون نبود و پروخت و بالحق ضمائر بارز مذکور و در
 آخر او پنج صیغه دیگر حاصل میشود چون پرواخته پرواختی پرواخته
 پرواختی و ماضی مسترب آنکه زمانه اش از زمان حال نزدیک باشد و
 یا بودن بای تمعی و لفظ است در آخر ماضی علق ساخته میشود چون پرواخته
 است و ماضی بعید آنکه زمانه اش از زمان حال دور باشد و یا بودن
 بای تمعی و لفظ بود در آخر آن ساخته میشود چون پرواخته بود و ماضی
 استمراری آنکه دلالت کند بر دوام و استمرار در زمان گذشته و یا بودن
 لفظ می در اول آن ساخته میشود چون می پرواخت و ماضی ناتمام آنکه
 فعل از فاعل با تمام نرسد و صیغه او همچون صیغه ماضی استمراریست
 و ماضی احتمالی آنکه وقوع فعل از فاعل مشکوک باشد و این ماضی احتمالی
 و شکیه نیز گویند و یا بودن بای تمعی و لفظ باشد در آخرش ساخته میشود
 چون پرواخته باشد و ماضی تمنائی آنکه کسی بکار متر و که مرغو بنجو و یا دیگر

ماضی
 آنست که در وقت
 گذشته باشد
 و یا در وقت
 آینده باشد
 و یا در وقت
 حال باشد

تا سفت خور و آرزو نماید و بآوردن یا می مجهول در آخر او ساخته میشود
 و صیغه ماضی تمنائی سه است چون پردختی و پردختندی و پرداختی
 و مضارع آنکه بزمان حال و مستقبل بهر دو تعلق دارد و علامت
 او در آخر حال ساکن و ماقبل و ال همیشه مفتوح میباشد بعضی آن را از
 مصدر بنمای سازند و بعضی از ماضی مطلق بابدال و از و یا و حذف بعضی
 حروف منشاء و بیان بنامی مضارع مفصل و مبسوط در آخرین قاعده
 می آرم بعون الله تعالی حسن توفیق و مضارع پرداختن پرد از و می
 و حال آنکه بزمان موجود و تعلق دارد و بآوردن لفظ می در اول مضارع ساخته
 میشود چون می پرد از و مستقبل آنکه بزمان مستقبل تعلق دارد و بآوردن
 لفظ خواهد در اول ماضی مطلق ساخته میشود چون خواهد پرداخت و امر
 آنکه کسی را بجاری حکم کنند و بآوردن حرف با در اول مضارع ساخته میشود
 چون به پرد از و نمی آنکه کسی را از کاری باز دارند و بآوردن حرف
 نون نمی در اول صیغه مضارع غائب و شکله و میم مفتوح در اول صیغه
 مضارع حاضر ساخته میشود چون نپرد از و نپرد از میپرد از
 نپرد از می نپرد از می و نپرد از می حاضر از واحد غائب مضارع

ساخته میشود بحدت علامت مضارع چون پرداز از پرداز و نهای
 از نهای و نخی حاضر از امر حاضر ساخته میشود و نهای و نخی هم فاعل و مفعول
 او چون چه و از از پرداز و نهای از نهای و یا نیکه در آخر مضارع باشد باز
 و باقی میماند در امر حاضر و نخی حاضر و حذف آن یا نیز جائز است و امر و نخی
 و لالت کند بر دو اسم و استمرار زمان استقبال و با آوردن الفظ می
 در اول واحد امر حاضر ساخته میشود چون می پرداز و می نهای و همچنین با
 منتهی و لفظ باش در آخر صیغه واحد غائب ماضی مطلق صیغه معنی امر و
 میشود چون بدانست باش و نموده باش و همچنان لفظ می در اول باش
 مطلق و بایستی استغنی و لفظ با و آخر و افاده معنی امر و می می نماید چون
 می پردازست باشد و می نموده باشد و صیغه عالی است که ولالت کند
 به بیات فاعل و رین صیغه و حدست و با آوردن الف و لون در آخر
 امر حاضر ساخته میشود چون زید و وان و خندان آمد و عم فالان گریان
 رفت و اسم فاعل قیاسی از امر حاضر ساخته میشود با آوردن لون گن
 و و ال مطلق مفتوح و بایستی استغنی در آخر و چون پردازنده و ماقبل
 در صورت مفتوح میباشد و بعضی کسور هم میخوانند و بعضی آنرا

۲
 از نهای و نخی
 از نهای و نخی
 از نهای و نخی
 از نهای و نخی

مضارع بنا می آید باز بطور که حرف نون ماقبل دال و بای می متنی مابعدش
 می آید و بای می متنی در جمیع بکات فارسی بدل میشود چون پروازندگان
 و اسم فاعل سماعی ساخته میشود از اسم و امر حاضر چون دلبر و دلبر با و
 دلا رام و ماضی مطلق مجهول ساخته میشود با آوردن بای می متنی و لفظ شد
 در آخر و چون پرواخته شد و ماضی قریب مجهول ساخته میشود با آوردن
 با و لفظ شده است در آخر و چون پرواخته شده است و ماضی بعید
 مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شده بود در آخر و چون پرواخته
 شده بود و ماضی استمراری مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ میشد
 در آخر و چون پرواخته میشد و ماضی احتمالی مجهول ساخته میشود با آوردن
 با و لفظ شده باشد در آخر و چون پرواخته شده باشد و ماضی تمنائی
 مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شدی در آخر و چون پرواخته شدی
 و مضارع مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شود در آخر و چون
 پرواخته شود و حال مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ می شود در آخر
 و چون پرواخته میشود و کس قبل مجهول ساخته میشود با آوردن با
 و لفظ خواهد شد در آخر و چون پرواخته خواهد شد و امر مجهول ساخته میشود

سماعی
 سماعی بنا می آید باز بطور که حرف نون ماقبل دال و بای می متنی مابعدش می آید و بای می متنی در جمیع بکات فارسی بدل میشود چون پروازندگان و اسم فاعل سماعی ساخته میشود از اسم و امر حاضر چون دلبر و دلبر با و دلا رام و ماضی مطلق مجهول ساخته میشود با آوردن بای می متنی و لفظ شد در آخر و چون پرواخته شد و ماضی قریب مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شده است در آخر و چون پرواخته شده است و ماضی بعید مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شده بود در آخر و چون پرواخته شده بود و ماضی استمراری مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ میشد در آخر و چون پرواخته میشد و ماضی احتمالی مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شده باشد در آخر و چون پرواخته شده باشد و ماضی تمنائی مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شدی در آخر و چون پرواخته شدی و مضارع مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شود در آخر و چون پرواخته شود و حال مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ می شود در آخر و چون پرواخته میشود و کس قبل مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ خواهد شد در آخر و چون پرواخته خواهد شد و امر مجهول ساخته میشود

در ماخذ است و حروفیکه ماقبل علامت مصدر می باشد تغییر میگردند و سوا
 این یازده حرف حروفی دیگر یافت نمیشود و آن حروف اهمیت الف
 و واو و زاء و سین و شین و ثاء و میم و نون و واء و یاء پس حروفی ازین
 حروف یازدهگان ماقبل علامت مصدر باشد تغییر میگردند و بعضی یابد
 مگر شاذ بحال خود می بود چنانکه آورده از آوردن و نبود از بودن و ماند از
 ماندن و غیر آن را و واء و نون بحال خود باقی ماند تغییر و تبدیل در آن
 نیافت از جهت عدم التباس بمانی مطلق و گاهی ازین حروف مذکوره در
 مضارع زیاده هم میآیند برای رفع التباس مثلاً زائد از زن که در آن
 نون زیاده کردند که التباس او بمانی مطلق که زودست میشد اما الف
 اگر ماقبل علامت مصدر باشد در مضارع بقیه چون افتد و قند از افتادن
 و قنای و استند و استادن و شادان و خندان و نوان و گاهی
 بسایه هوز بدل شود چون دهد از وادان و اگر خامی مجبه باشد در مضارع
 نیز آن مجبه ابدال یا بد چون آفراد و قرار از آفرادن و قرار ختن و
 انداز از انداختن و پوداز از پوداختن و باز از بازختن و دوز
 از دوزختن و ساز از ساختن و نواز از نواختن و آندوز از آنداختن
 سینه سوختن از سوختن

در ماخذ است و حروفیکه ماقبل علامت مصدر می باشد تغییر میگردند و سوا این یازده حرف حروفی دیگر یافت نمیشود و آن حروف اهمیت الف و واو و زاء و سین و شین و ثاء و میم و نون و واء و یاء پس حروفی ازین حروف یازدهگان ماقبل علامت مصدر باشد تغییر میگردند و بعضی یابد مگر شاذ بحال خود می بود چنانکه آورده از آوردن و نبود از بودن و ماند از ماندن و غیر آن را و واء و نون بحال خود باقی ماند تغییر و تبدیل در آن نیافت از جهت عدم التباس بمانی مطلق و گاهی ازین حروف مذکوره در مضارع زیاده هم میآیند برای رفع التباس مثلاً زائد از زن که در آن نون زیاده کردند که التباس او بمانی مطلق که زودست میشد اما الف اگر ماقبل علامت مصدر باشد در مضارع بقیه چون افتد و قند از افتادن و قنای و استند و استادن و شادان و خندان و نوان و گاهی بسایه هوز بدل شود چون دهد از وادان و اگر خامی مجبه باشد در مضارع نیز آن مجبه ابدال یا بد چون آفراد و قرار از آفرادن و قرار ختن و انداز از انداختن و پوداز از پوداختن و باز از بازختن و دوز از دوزختن و ساز از ساختن و نواز از نواختن و آندوز از آنداختن سینه سوختن از سوختن

[illegible]

مجلس شورای ملی
روزنامه
روزنامه
روزنامه
روزنامه

در این جمله و در پویند و بین را به نون و وال مملک بدل نمودند و این شایسته
 و اگر ششمین جمله باشد برای مملک بدل شود چون کار و از گشتن و گشتن و گشتن
 از گشتن و گشتن و از گشتن و انبار و از انبار گشتن و انکار و از انکار گشتن
 و انکار و از انکار گشتن و وار و از وار گشتن و غیر آن و در شود از شده آن و او را و
 کردند بهت فصاحت اگر چه التباس بود چه ماضی غلطش بشمار ششمین آید و بیشتر
 بفتح آن لیکن فصیح و سهل نیست و در گشتن از گشتن ششمین بحال ماند و نویسد از
 نوشتن و نوشتن و کرد و از گشتن و گشتن که در میان تغییر می خلافت
 قیاس راه یافته است شادوست چه در نویسد ششمین را بیا و بین مملک بدل
 کردند و مختار مع نوشتن هم نویسد می آید بآمی و جده را بیا و و ششمین جمله را
 بیا و بین مملک بدل ساختند و در کرد و ششمین را بیا و وال مملکین بدل نمود
 و در هلد ششمین را بلام تبدیل کردند و از گشتن و ششمین و ششمین و ششمین
 این صواب نیامده و با نوشتن و شاید میباید و دیگر استعمال
 ندارد اگر فایا شد بیا می و جده بدل شود چون کو به از کو فتن و تا به از فتن
 و یا به از فتن و تا به از فتن و و به از و فتن و و فتن و شکیه به
 از شکیه فتن و گاهی بیا و بدل شود چون رو و از فتن و و فتن و و فتن

در این جمله و در پویند و بین را به نون و وال مملک بدل نمودند و این شایسته
 و اگر ششمین جمله باشد برای مملک بدل شود چون کار و از گشتن و گشتن و گشتن
 از گشتن و گشتن و از گشتن و انبار و از انبار گشتن و انکار و از انکار گشتن
 و انکار و از انکار گشتن و وار و از وار گشتن و غیر آن و در شود از شده آن و او را و
 کردند بهت فصاحت اگر چه التباس بود چه ماضی غلطش بشمار ششمین آید و بیشتر
 بفتح آن لیکن فصیح و سهل نیست و در گشتن از گشتن ششمین بحال ماند و نویسد از
 نوشتن و نوشتن و کرد و از گشتن و گشتن که در میان تغییر می خلافت
 قیاس راه یافته است شادوست چه در نویسد ششمین را بیا و بین مملک بدل
 کردند و مختار مع نوشتن هم نویسد می آید بآمی و جده را بیا و و ششمین جمله را
 بیا و بین مملک بدل ساختند و در کرد و ششمین را بیا و وال مملکین بدل نمود
 و در هلد ششمین را بلام تبدیل کردند و از گشتن و ششمین و ششمین و ششمین
 این صواب نیامده و با نوشتن و شاید میباید و دیگر استعمال
 ندارد اگر فایا شد بیا می و جده بدل شود چون کو به از کو فتن و تا به از فتن
 و یا به از فتن و تا به از فتن و و به از و فتن و و فتن و شکیه به
 از شکیه فتن و گاهی بیا و بدل شود چون رو و از فتن و و فتن و و فتن

[illegible]

وگاسه از گاییدن و کارد از کاویدن و سراید از سراییدن و اندیشیدن
اندیشیدن و سگال از سگالیدن و کمد از کمیدن و آرامد از آرامیدن و
آغازد از آغازیدن و رماد از رمیدن و جوید از جویدن و شکید از شکیدن
و پاش از پاشیدن و نام از نامیدن و لافد از لافیدن و آرد از آردیدن
و زید از زیدیدن و زاید از زایدیدن و پرست از پرستیدن و خد از
خدیدن و طید از طیدیدن و لغزد از لغزیدن و تنید از تنیدن و برسد از برسدیدن
و ترسد از ترسیدن و بلد از بلدیدن و حمد از حمدیدن و چمد از چمدیدن و گرد
از گردیدن و بوسد از بوسیدن و پوشد از پوشیدن و نوشد از نوشیدن
و زارد از زاردیدن و خارو از خاریدن و ستاند از ستانیدن و ورغاند از
ورغانیدن و نالد از نالیدن و پالد از پالیدن و بالد از بالیدن و گوشد
از گوشیدن و کشد از کشیدن و کسد از کسیدن و خرد از خردیدن و خرواند
از خرواندیدن و چرد از چردیدن و کند از کندیدن و شکوهد از شکوهدیدن و
چوهد از چوهدیدن و طلبد از طلبیدن و خموشد از خموشیدن و دوشد
از دوشیدن و شپد از شپیدن و خیسد از خیسیدن و چکد از چکیدن
و جنگد از جنگیدن و جنبد از جنبیدن و خروشد از خروشدیدن و جوخشد

می نمود نموده میشد نموده باشد نموده شده باشد نمودی نموده شدی نماید
نموده شود می نماید نموده میشود خواهد نمود نموده خواهد شد بنمایند
نمایند نموده شوند نمایند نموده

صرف کبیر مصدر لازم

پرواختن پرواخت پرواختی پرواختید پرواختم پرواختیم
پرواخته است پرواخته اند پرواخته اید پرواخته ایم پرواخته ام
پرواخته بود پرواخته بودند پرواخته بود پرواخته بودند
می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می
پرواخته باشید پرواخته باشید پرواخته باشید پرواخته باشید
پرواختی پرواختی پرواختی پرواختی پرواختی پرواختی
پرواختم پرواختم پرواختم پرواختم پرواختم پرواختم
خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد پرواخت خواهد
پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت
پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت پرواخت
می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می پرواخت می

[illegible]

و آن محال است زیرا که تلفظ ساکن ممکن نیست بنا برین در مضارعش نون
 را زیاده کردند از بهر دفع التباس و اما سکون و اما اگر چه تغذیه نیست چه
 تلفظ در اینجا ممکن است لیکن تصحیح و غیر تصحیح بود و آمد از هم در مضارع بیایستی
 مبدل شد و در ستم که مانعی مطلق شدن است بمعنی گرفتن اگر تا را
 ساکن کنند و ال از تلفظ بیفتد و بجز این مانعی نیست مضارع و نحو
 از و شتی و متعل نمیشد و ازین جهت تغییر می و آن را دنیا فته بر حال خود
 ماند و در میان ساکن و موقوف از روی لغت هیچ تناف وافی نیست سرانجام
 اند از قبیل مختلف اللفظ و متحد المعنی چنانچه در آخر فصل اول آورده شد
 لیکن در مطلق موقوف را بعد ساکن و ساکن را بعد متحرک قرار داد و اطلاق
 می نمایند چنانکه در لفظ زید و مانند آن یا را ساکن و و ال را موقوف
 میگویند قاعده در مضارع و متعلق مضارع آوردن بقای و او و
 اسقاط آن هر دو جائز است چون آورد و آورد می آورد و س آورد
 قاعده هر گاه که حرف بای و صده یا نون نفی و یا میسم نمی بر صیغه که
 منتهی در همزه ممدوده یا مقصوره باشد باید هر دو را مبدل سازند و ال
 یا باقی دارند چون بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

سلف آمدند
 آمدند در وضع
 بیگانه که بیگانه
 آمدند در وضع
 بیگانه که بیگانه
 آمدند در وضع
 بیگانه که بیگانه

و نمیکند و نمیکند و نمیکند و گاهی هم به مقصود راضی می کنند چون نمیکند
 و نمیکند و نمیکند قاعده بدانند که بعضی مضامین لازمی و متعدی نمی
 دارند چون تاختن دوژنا و دوژنا و آینه ختن ملنا ملنا برای مصدق
 معنی شعار بزرگان و ستادان کشید و تحت قلم آمد مثال لازمی و متعدی
 لا حد برای باغی مایست و بلند روزگار و دیدیم با مفصل خزان و نوبهار
 دیدیم با در راه طلب و واسطه می باید تاختن و تاختن شاه سوالان
 دیدیم با مثال متعدی شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرمایند
 نه جای مرکب توان تاختن با که با با سپهر باید تاختن با و مثال لازمی
 مولانا نظامی گنجوی علیه الرحمه فرمایند شعر بهر دم در آینه گرمی بود که
 با آدمی نه گریست آدمی با و مثال متعدی هم در است شعر خاک توان آن تر
 که می خیزد با از پی معجون دل استخنده با قاعده اگر با معنی لفظ باید و مثال
 و توانند واقع شود در اکثر جای افاده معنی متعدی دهد و لفظ خواهد بود
 جابجاء قرینه چون باید و او و شاید و او و توانند و او و خواهد و او و گاهی
 ماضی معنی مصدر بواسطه بالصدر را بنفید کرد و چون کرد بمعنی کرد و
 و گفت بمعنی گفتن و گفتار شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرمایند بیت

گفت عالم که بشن جان بشنو به در نماز گفتش کروار به ای گفتار عالم که بشنو
 جان بشنو قاعده امانه عبارت از آنست که فتح ما قبل الف را یکسر و
 و الف را بیای میجهول بدل کنند جهت وزن شعر چون کتاب و کتیب و
 و حساب و سیب و کتاب و کتیب شیخ سعدی فرماید ابیات نه هر
 جا که بیانی خط و الفریب به توانی طبع کرد نش و کتیب به قدرت نگذار
 بالادشیب به خداوند دیوان روز سیب به نر می ملک دوران که هر
 و نشیب به چهر رفت و پای سپهر یکب به قاعده و انست این صفت
 تیر از جمله ضروریات و لوازم قاعده است که بدون آن کلام هر کس بیجا
 نمی شود و آن هر سه نوع است یکی انصاف بیانی که صفت الیه بیان
 منصف واقع شود چون پیل زید و اسب عمر و کسره صفت را کسره است
 خوانند و دوم انصاف التصاقیه که صفت الیه صفت منصف واقع گردد
 چنانکه آدم قابل مردم و نانا و کسره موصوف را کسره انصافی نامند و سوم
 انصاف تشبیهیه که منصف تشبیه صفت الیه واقع بود مثل علم و کوه
 علم یعنی علم مانند دریا و علم بهان کوه است و کسره تشبیهیه را کسره تشبیهیه
 گویند و درین هر سه نوع آخر جزو اول را کسره واجب و لازم است جزو

اول و جزو ثانی را در قسم اول منصف و منصف الیه و در قسم دوم منصف
 و منصف و در قسم سوم شبیه به و شبیه تغییر مینمایند و گاهی قلب میسازند
 یعنی اول را با آخر و آخر را با اول می برند و این را ترکیب مقلوبی نام دارند و این
 صورت آخر هر دو بحال خود میباشند ای موقوف می بود چنانچه جهان
 شاه و فریب آپ که در اصل شاه جهان و آپ فریب بود قاعده لف و شرف
 عبارت از آنست که چند اشیا را بطریق اجمال بهم جمع کنند یعنی از آن
 هر یک شی را تفصیل سازند اگر تفصیل مطابق اجمال باشد مرتب گویند
 ورنه غیر مرتب خوانند و وی طوسی گویند نظم بر وزن پروان می آید
 بشمشیر و خنجر گرز و کند برید و درید و شکست و بخت و پیلان را سر و سینه
 پا و دست و آئینی آن می آید که مراد از محمود شاه مدوح او دست با سقا
 شمشیر و خنجر و گرز و کند پیلان را سر و سینه و پا و دست برید و درید و شکست
 و بخت و شمال غیر مرتب لاجد شهر افروختن و سوختن و جامه دریدن
 پروانه زدن شمع زدن گل زدن آموختن و تنبیه معلوم نمایند که شست
 حروف مخصوص زبان عربیت و در فارسی نیایند مگر بحروف التباس
 کلمه بکلمه و دیگر چون صد بصد و ممل و منیش عدد و معروفست که بپند می آید

گویند و سید بن محمد غنی در حدیث اگر صد پسرین معلم نویسد و کتاب بسازد
 و آید همچنان و اگر الفاظ و آن هشت حروف نیست شرف الدین علی گوید
 قطعه هشت حرفست آنکه اندر پارسی ناید هیچ پهلانی موزی نباشی آنکه
 سعادت پرست خوانند تا که است آن حروف و یاد گیر پهلانی و ماضی و صداد
 و مضاد و ط و ظ و عین و قاف و چهار حرف مخصوص پهلانی پارسیست
 یعنی نیاید الا بیدل چنانکه لگام را به جام و چین را سین بخوانند که
 وقع فی الحذیث الشیخ انه قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم اطلبوا العلم ولو كان بالسنین یعنی طلب کنید علم را اگر چه باشد
 در چین و آن چهار حرف نیست لاحد نظم حرف مخصوص پارسی شد
 چار و بی و چ و ژری و کاف ای مختار پهلانی در کلام عرب بغیر بدل و
 نشود هیچ گاه استعمال پسوای این قواعد مرقومه قواعد و ضوابط
 و کتب بسیارست کسیکه بخت رفیع و قوت فنیج دارد باید که در آنها جمع
 نماید اما بخت مبتدیان و متعلمان اینقدر اهم و لازم بود لهذا این
 کتب را بوقت درج بر شش پرده است اکنون بستم ثالث
 آغاز می نماید سجده و تعالی و منته

باب الف

[illegible]



Figure 10. A schematic diagram of the proposed model for the formation of the α -phase in the Ti-6Al-4V alloy. The diagram shows the transformation of the β -phase into the α -phase, with the α -phase being the stable phase at low temperatures. The β -phase is the stable phase at high temperatures. The transformation is driven by the decrease in free energy of the α -phase relative to the β -phase as the temperature decreases.

2

10

2

[illegible]

باب النزال المعجمة

[illegible]

باب الرابع والستون

مشتی	راشی	مشتی	راشی	مشتی	راشی	مشتی	راشی	مشتی	راشی
مشتی	راشی	مشتی	راشی	مشتی	راشی	مشتی	راشی	مشتی	راشی

۱۰۹

امروزه در کشور ما، به دلیل تغییرات اقلیمی و افزایش آلودگی هوا، استفاده از سیستم‌های تهویه مطبوع (HVAC) در ساختمان‌ها و مراکز دولتی و خصوصی، به یک ضرورت تبدیل شده است. این سیستم‌ها با کنترل دما و رطوبت، محیطی سالم و راحت را برای ساکنین فراهم می‌کنند. در ادامه، به بررسی انواع سیستم‌های تهویه مطبوع و مزایای آن‌ها خواهیم پرداخت.

لغة خنفس
 درخت کمر
 درخت کمر
 درخت کمر
 درخت کمر

رژ	رژ	رقیه	روین	رویا	راکد	راکب	راجل	راجل
درخت کمر	درخت کمر	متر	متر	خواب کجیا	آب پسته	سوار	پیاده	پیاده
رقت	رقت	رحم	رحمان	القیصری	رقام	رقبه	رلبه	رلبه
اندک کمر	دور	سگساز	نواذ	پنج پا	سدر	کرن	رسی	رسی
رعاف	ربیع	رطوبت	رفض	رهن	رائع	رابطه	رایبه	رامی
خون بینی	بهار	تری	بموت	گرد	آب جاری	علاقه	زمین بلند	تیر انداز
ریا	رباب	ربیع	رزمه	رشم	رشد	رشت	رشیع	رغم
سور	نام ساز	چهار حصه	بختیاره	نقاش	دست پا	چسنا	شیر خاکی	بکسل
	وقت	راک	راهن	رهاب	رهبان	المینون	۴	۴
	هرای	ماه و خا	گرد و بنده	بختیاره	نبتیاریان	شاه و خا	۴	۴

باب الزاد العربیة والفارسیة

زاد	زاد	زنجیل	زنج	زنجور	زاجر	زئیر	زغول	زادوم
دشت	بلدی	سونه	هتال	کلی شمد	منه کنده	آواز شیر	نام ملوک	وطن
زمب	زبان	زمرج	زبد	زبرجد	زبان گبر	زبان خوش	زبل	زبان یان
موند	تعوید	زیت	کف	زمر	باسوس	بیدار گوی	سگین	دشمنان
زبانیه	زبانه	زحام	زخار	زخرف	زخاف	زرقا	زرسخ	زرسفید
	بشما می خورند	زحام	بنداب	آرایش	جمن	نک کبوتر	اشرف	زهره
زرباه	زرف	زرافه	زرقعی	زرقعی	زرقوم	زالال	زری	زراشا
نیکو	اشترکاو	ایقان	زرقاعی	ایقان	سند	سپید	انگاره	نور

زاد فارسی
 زاد فارسی
 زاد فارسی
 زاد فارسی
 زاد فارسی

صقر	صکاکی	صلیل	صمیم	صنعت	صناعت	صانع	مساوی	صنوف
جانه شکاری	قهار و دیر	آهسته آهسته	خالص	کاپیری	ایضا	کارگر	سروان	جمع صنعت
	صنایع	صنان	صنوا	صندلی	صنوار	صیل	صیرورت	
	جمع صنایع	گند افیل	بروز قشقی	چوکی	لواش زمانه	آوردن آب	پهرا هونا	

باب الضاد المعجمه

ضجیع	ضجیت	ضد	ضروت	ضنف	ضنفت	ضیف	ضیوت	ضاجر
مجموعه	نوبی	فلات	حاجت	بیوشی	نا توانی	معان	جمع	دل تنگ
ضال	ضالین	ضالیله	ضوایط	ضجرت	ضخل	ضرع	ضمن	ضمان
گزاره کننده	جمع	تأ صده	جمع	تنگدلی	آهنگ	پستکلی	اندون	پند زانی
ضلع	ضواء	ضرب	ضمیران	ضیقین	ضربان	ضربیک	ضرب القیم	ضمرات
اشخاف	لیپ	پان	نام گل	دما	طپش دل	توب	شادیانه	نامیانی
	ضغوت	ضبیح	ضحکه	ضحکه	ضحکه	ضرب		
	پاشت	آواره و باده	مسخره	ایضا	الوزع			

باب الطاء المهملة

طائر	طیور	طاووس	طباش	طینج	طراز	طریقین	طالغ	طامح
پرنده	جمع	مور	بادرچی	پکانا	نقش	چک مارنا	چکار	سرکش
طامح	طلوع	طاموت	طناپ	طعم	طیال	طبخون	طغیان	طل
پرست	ابرک	آیز زبانی	ده ری	مزه	نقارچی	چوب پخت	مدست انداز	شبنم

[illegible]

و از آن جهت که این کتاب در میان مردم است و از آن جهت که این کتاب در میان مردم است

طینین	طیان	طاس	طاعین	طاعنی	طیاب	طیلدار	طیاب	طیل
آوردگیس	اود	طاست	تعدین	پست	تعدین	مرفی	مست	توب
طریقار	طرقه	طشت	طراق	طربال	طریق	طرا	طوط	طوط
باشکاران	عزیز	خوشین	تذابیله	ناوین	تمام	کروفر	پرن	ایضا
طفا و کربا	طوق	طوبی	طیالدا	طر	طری	طراحی	طغرا	طوطیت
پودنا یار	خفته	تاقمل	خوش آمد	تاقبیل	تازه	تقدشی	نامست	کودکی
	طلود	طلود	طلول	طیب				
	کودکایان	نامیکه	مرصع	نامیکه				

باب افتاد الحجة

تخلیه	ظلمینہ	ظلمت سے	ظلم	ظہارہ	ظاہر	ظلیل	ظلمات	ظلمیت
سایمان	منکوسہ	نعم کافورہ	وقت رال	ربیعیا	میان شب	سلیبہ	تمام جای	سلیبہ ہوا
			ظل من ظل اللہ		کو			
			کو پیر شیب کو تیر بارشما		شو			

باب اربعين المهرلة

عجبین	عار	علوق	عاج	عدس	عروس	عرب	عرواق	عاهت
قیر	نگ	نقد	باغی دانه	مسو	دخن	سوزن	سوانح	آفت
عاهت	عبور	عقوق	عذب	عذوب	عریک	عرب	عز	عطب
میت	آدن	آنادی	آبشیرین	شیرین	صبیت	تغیر حال	عزت	لاک

[illegible]

غازی	غزات	غواص	غاشیه	غسک	غلفه‌پاشا	غرفا	عجنی	غدر
کازکش	میت	غوطه‌زن	درین پوش	کشمل	سوپ	دریچ	کنه‌پهن	بی‌وفائی
غشی	غالیه	غازه	غشیان	قدار	غوس	غرم	عژه	غشتم
بیوشی	خوش‌پوش	گلمه‌نه	بی‌مسلان	بسته‌بی‌وفا	بهار لگان	تاوان	پهل	دانه‌گور
غالی	غلا	غقه	غوث	غوص	غیاث	غیور	غابر	غائله
گران‌قیمت	گران	آهانه‌بین	فرودری	غوطه‌زنا	فرودریسی	بی‌باغیریت‌کنش	فعل مستعمل	رفت

[illegible]

باب القاف

قعه	قلمان	قمار	قمن	قصاب	قمن	قش	قش	قالب
پانه	مذ	مذ	تاکه	مقالا	مذ	مذ	مذ	مذ
قاهره	قشقه	قاش	قراقر	قرص	قزاق	قشاق	قویا	قیلوله
قاب	میکا	بجک	آوازشم	کیرا	مک	سنگل	مذ	خواب شمر
قبطاب	قیل	قتل	قذر	قذر	قزاق	قش	قراجه	قرجه
کله	مقتول	جمع	پلیدی	پلیدی	آبیان	کدر	شیش	طبیب
قره	قرط	قرضه	قرز	قراگند	قشیر	قشوه	قش	قشوه
روغن چشم	مکشوار	رینه سیم	ایرشم	چلایرشم	مافشک	سختال	پوست	استا
قصب	قصبه	قضا	قصاب	قطمیر	قصاب	قصبه	قلت	قفل
سنة	کار	قاضیان	گریبان	پوست لک	زن طبیب	جاسی بلند	کمی	آواز صری
قلم	قلاوه	قلبه	قصبه	قصبه	قصبه	قصبه	قصبه	قصبه
سکه	کرن بند	ناگر	نام غزن	نام غزن	نام غزن	نام غزن	نام غزن	نام غزن
قوسره	قیس	قاب	کاف	قاصم	قابین	قبه	قصبه	قصبه
جبال قرا	نام مجنون	طبق حمام	نام کوه	نام مجنون	مقدون	پوست	زن بدکار	شتر زنگ
		قذعل		قرا	قرا	قرا	قرا	قرا
		شتر قرا		چند مایک	چند مایک	چند مایک	چند مایک	چند مایک

باب الکاف العربیة والفارسیة

کاف العربیة والفارسیة

مجلس
الفتح والبرهان
جلال خدام
تأليف
مجلس
الفتح والبرهان

[illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
 ع ف ص ق ر ش ت ث ی ح ذ ر ض
 ظ ی غ ه و این را حساب جمل و حساب ابجد نیز گویند و کلمات
 ابجد هشت کلمه معروف اند چنانچه ابجد هوز خطی کلمن سغص
 قرشت ششذ ضطغ قطع یگان شمار از ابجد حسابی خطی
 پس انگه از کلمن ده ده ست تا سغص ه پس انگه از قرشت لمضغ
 شمر صد گان و دول از حساب جمل شد تمام تخلص و معانی این
 الفاظ مذکوره صاحب مدارالافاضل چنین نوشته اند ابجد
 آبی و جید فی المعصیه یعنی پدر من که آدم بود یافته شد در گناه
 یعنی گناهی از وجود آمد هوز ای ائبع هواه یعنی پیروی کرد
 هو ای نفسانی خود را خطی ای حط کذب به بالتوبه و الاستغفار
 یعنی کم کرده شد گناه او بتوبه و استغفار کلمن ای تکلم بکلمه
 قتاب علیه بالقبول و الزحاة یعنی کلام کرد بکلمه قبول شد
 توبه او سغص ای ضاق علیه الدنيا فافیض علیه یعنی
 تنگ شد برود دنیا پس ریخته شد برو و قرشت ای اقش بکشیه

سیدنی فریڈم
فریڈم و سیکون
نئی جیدہ آفرین
میں کی جیدہ آفرین
فریڈم و سیکون
فریڈم و سیکون

155

فَشَرَفَ بِالْكَرَامَةِ يَٰنِي اَقْرَارِ كَرْدِ بَگناه خویش پس شرف بگراست یات
شخصه ای آخِذَ مِنَ اللَّهِ قُوَّةً یعنی گرفت از حق تعالی قوت را + ضفطع
ای مَسَدَ عَنْهُ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بِالْعَزِيمَتِ یعنی بند شد از وسوسه
شیطان بعزمیت ای بجلال حق و توحید و بعضی نوشته اند که ابا با و نام بود
بود که ابی مخنف آنست و هفت کلمات باقی اسمای هفت فرزندان او
چنانچه در صراح و غیره تصریح آن کرده اند و بعضی نوشته که مرا امر نام مرد بود
که خط نوشتن ایجاد اوست و این هشت کلمات اسمای هشت فرزندان اوست
و در رساله ضوابط عظیم معنی هر هشت الفاظ مذکور چنین نوشته است ابجد غار کرد
هوز در پوست حطی واقف شد کلن خنکو شد عفتل و آموخت فرشت ترتیب کرد
شخص نگاهدشت ضفطع تمام کرد ثُمَّ كَلَامُهُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
هر که خواهد که در خواندن و نوشتن بهره وافی حاصل نماید باید که این وزن
را از اول تا آخر و تصاریف هر مصاد لازم و متعدی را مع تعریفات ترتیبات
اشتهاق صنیع بطرز مرقومه فصل ثانی ضبط کند انشاء الله در عرصه چند روز فارغ
گردد بهم میرسد استعدا کامل در نوشتن و خواندن پیدا میشود و از کتب فزینگاهی که
و قواعد فزینگی میگرد و توقع از متعلمان و متمتعان آنست که مولف را

از دعای خیر و مغفرت محروم و کسی نسازند زیرا که برخی از علمای کرامیه و اصفیه
این کتاب صرف نمودم و بر قول حضرت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه رستم
نظم بماند سالها این نظم و ترتیب و زما هر زوره خال افتد بجای و غرض
نقشیت کز مایا و ماند که هستی را نمی بینیم بقای و ما صاحب دلی روزی
بر حمت و کند در حق این سکین دعای و اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَ اجْعَلْ لِي مِنْ
الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ وَ اتَّقِ بِهِ الظَّالِمِينَ بِفَضْلِكَ كَرِيمٍ آمِينَ يَا اَرْحَمَ
رَحِمَةٍ كَتَبَ بَعُونُ الْمَلِكُ الْوَبَابُ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْمَرْحَبَةِ يَكُونُ
و نود و هجری و تمام آگاه شود و بحقیقت که نزد خاص و عام پسندیده آید و
مقبول بارگاه حق جل و علا گردد و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الْاِتِّمَامِ وَالصَّلَوةِ
وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْاَنْامِ وَاٰلِهِ الْعِظَامِ وَاَصْحَابِهِ الْكِرَامِ
اِلَى الْيَوْمِ الْقِيَامِ هُوَ الْمُؤَلَّفُ مَتَوْطِنٌ بِلَدِهِ فَرَحْنَدُ بِنِيَادِ حَمِيدٍ رَا بَا وَ خُطْمُهَا سَدُ
مِنْ الْاَفَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ وَ مِنْهَا مِنْ الْحَوَاثِ وَالنَّوَابِ بِالْبَنِي وَ اَلَا اَلَمْجَادُ
خَاتَمَةُ الطَّبَعِ شَكَو اَمْسَانِ خَدَاوَنَا مِمَّ كَدَرٍ بِنِهَاكُم بِرَكَّتِ الضَّمَامُ مِنْ تَلْمِيحَاتِ وَالْقَتِ
نَكَاتِ خَفِي وَ جَلِي جَنَابِ خَوَاجَةِ عُمُو عَلَى نَسْخَةِ فَرِهَنُكَ مَحْمُودِي بَاهِ سَتَامِ رَاجِي غَفْرَانِ
مُحَمَّدُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ جَابِي مُحَمَّدُ وَ شَخَانِ وَ زَمِيْتِ يَافَتْهُ خَدَمَتِ بَرْدِ مَخْلُومِ مُحَمَّدِ صُلْفَةِ خَانِ
اَوْ خَلْمَا السَّوْدُ فِي سَنَةِ اَوَّلِ صَفَرِ الْمُنَظَرِ ٩١٩ هِجْرِي حَلِيَّةِ انْطِبَاعِ بُوْشْدِهِ لِبَاسِ اَلْاَسَامِ كَشْبُهُ
و بِهِ مَتْنُ رِخَامَةِ بَرَسَانْدَنِي كِتَابُ اَطْبِيعِ مُطْبَعِ نَقَاشِي مَعْرُوسِ سَطْحِ مَسْنَمِ ثَبَتِ كَرْدِيدِ

۱۲۷

محمد خان خانی
محمد عبد الرحمن

العبد
محمد بن جابی محمد شهنشاه خانی تعلیف

جدول فایده و غلطی بعد از نظر ثانی مصنف

نوع	تعداد	غلط	صحیح	نوع	تعداد	غلط	صحیح
۲	۶۳	حرف جوت	۳	۲	۵	تصحیح المعنی	۱
۳	۱۰۵	باو شرط	۴	۱۰۵	۵	خراگه	۲
۴	۱۰۸	حافی	۵	۱۰۸	۱۰	تصحیح المعنی	۳
۵	۱۰۹	دیر باز	۶	۱۰۹	۱۵	تصحیح المعنی	۴
۶	۱۱۶	تفه	۷	۱۱۶	۲۰	تصحیح المعنی	۵
۷	۱۳۳	ناشره	۸	۱۳۳	۳۰	تصحیح المعنی	۶
۸	۱۳۴	وند	۹	۱۳۴	۴۰	تصحیح المعنی	۷

خاتمه الطبع منظوم مع قطعات تاریخ طبع از محمد عبد الرحمن خان شاکر صاحب طبع نظام

تغییر معنی در کتابت	باو راق جهان خوش است	ز طبع خواججه محمود می جاوه	شد با بدین جهان
دین طبع رسید از حد آوازه	بصورت طبع کرد هم بسیار شاد	بهین قطعات سال طبع گفت	و در معنی بسک نظم سفره

قطعه تاریخ طبع

چون بزرگ محمودی شد طبع	ندارد مثل خود در دهر ثانی	سال طبع فی هنگ	از شاگرد گفت خوشی معانی
------------------------	---------------------------	----------------	-------------------------

ایضا در بحر مل سکه

خواججه محمود بهر فیض عام	کرد این غریبانه چون عام	نام خوش فرهنگ محمودی نهاد	از لغات محمد شد اختراع
کرد شاگرد طبع دریا صفا	کاشف فیض ست سال انطباع	۱۲۹۱	

ایضا در بحر خفیف

شد بهجت چو طبع این وز	گشت بطبعه صیقل جهان	به زبان سال از شاگرد	تا تعریف گفت فیض نشان
-----------------------	---------------------	----------------------	-----------------------

تاریخ طبع از شیخ محمد یعقوب صاحب خزانه مطبع نظام

فرنگ نو از نو به خوش کلام	مطبعه گشت چو بهجت تمام	یعقوب صاحب تاریخ میل	از باب بعد از نظامی بل
---------------------------	------------------------	----------------------	------------------------

استقامت در بیان قانون بهر جهت بود که این کتاب در بازار تجارت می آید که این کتاب در بازار تجارت می آید که این کتاب در بازار تجارت می آید